

## فصل دوم

### فلسفه صلح بنیاد اندیشه سیاسی مصالحه ملی

شهید دوکتور نجیب الله بنیاد گذار و رهبر حزب وطن، فرآورده های فکری-سیاسی شان را - که معطوف به تامین صلح اند - بارها «اندیشه صلح آفرین» خوانده اند. ایشان تاکید نموده اند که این «اندیشه» با «فلسفه صلح ارتباط ناگسستنی دارد». افزون بر آن ایشان «اندیشه مصالحه ملی» را از «سیاست مصالحه ملی» تفکیک نموده تاکید داشته اند که هدف «اندیشه و سیاست مصالحه ملی»، «صرف ختم جنگ نبوده» بلکه «تمام عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی» را احتوا مینماید. بنابراین اندیشه سیاسی مصالحه ملی اجرای وظایف گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح را در نظر دارند.

توضیح و تفسیر مسایل فوق مباحثی عمیق و گسترده علمی را ایجاب مینمایند. این مبحث مبتدی، صرف می تواند بمثابه آغاز تلقی گردد.

موضوع اصلی فلسفه سیاسی را بحث پیرامون چگونگی تنظیم حیات سیاسی بر مبانی اصول اخلاقی و ماهیت افزار و وسایل دستیابی به این مأمول تشکیل میدهد. بنابراین مسئله قدرت سیاسی، چگونگی مشروعیت و ماهیت وسایل دستیابی به آن، همچنان مسایل مربوط به عدالت، برابری، آزادی و سایر مبانی خیر و صلاح عمومی از مسایل مورد بحث فلسفه سیاسی محسوب میگردند. یکی از مسایل مربوط به خیر و صلاح عمومی مورد بحث فلسفه سیاسی، بحث روی مفهوم صلح است. از چنین دیدگاهی صلح را می باید چنین تعریف کرد:

صلح حالتیست منتج از التزام عامل آگاه و خردمند انسانی به اعتدال در حل تناقض های ضروری در حال بروز میان روند های متغییر و روبه تکامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و همچنان حفظ محیط زیست یک جامعه و نیز جوامع مختلف و بهم مرتبط بشری بخاطر زیست ممکن باهمی طی پروسه قانونمند تاریخی تغییر و تکامل اجتماعی.

در رابطه به تعریف فوق مسایل ذیل را قابل بحث میدانم:

حرکت، تغییر و تکامل قانون طبیعت است. انواع مادی و معنوی هستی، محصول پروسه متداوم و انتها ناپذیر حرکت، تغییر و تکامل دورانی (مارپیچی) از ساده به مغلق و از ادنی به اعلا است. عوامل این حرکت، تغییر و تکامل در ذات، در اصل و در درون تمام انواع هستی وجود دارند؛ زیرا پروسه متداوم و بدون انقطاع حرکت، تغییر و تکامل مذکور محصول تاثیرات متقابل روند ها و گرایشات (موافق، موازی و مخالف) اند که از اجزای ذاتی و درونی همان نوع از هستی ناشی میگردند. هویت مشخص یک نوع از هستی نمیتوانست انسجام داشته باشد اگر میان اجزای ذاتی و درونی آن نوعی از هستی، همچنان میان گرایشات و روند های ناشی از این اجزا، تعادل سیال؛ نسبی و ممکن و همخوانی و همزیستی طبیعی مبتنی بر آن برقرار نمی بود. بنابراین حالت اصلی تشخیص هویت یک نوع از هستی، محصول تعادل، همخوانی و همزیستی طبیعی میان اجزا و روند های درونی آن نوع از هستی در پروسه تغییرات و تحولات دورانی (مارپیچی) است. به مقصد بیان روشنتر مفاهیم افاده فوق می باید سه گرایش و سه حالت را هم در «طبیعت ناب» و هم در «جامعه» توضیح نمائیم که از ذات و جوهر هر یک از انواع مشخص هستی - اعم از مادی و معنوی - ناشی میگردند.

قبل از توضیح گرایش ها و حالت های سه گانه مذکور می باید تذکار داد که این گرایش ها و حالت ها در جامعه بنابر نقش عامل آگاه و خرد ورز انسانی - در مقایسه با طبیعت ناب - مضمون، محتوی و کیفیت جدید کسب مینمایند. بدین ملحوظ بجاست گرایش های سه گانه در جامعه: ارتجاعی، محافظه کار و ترقیخوا خوانده شده و همچنان به عوض حالت های تعادل، همخوانی و همزیستی خود انگیخته طبیعی، مفاهیم اجتماعی - سیاسی اعتدال، مردم سالاری (دموکراسی) و صلح بکار گرفته شوند. زیرا انسان اجتماعی و بخصوص انسان خرد ورز، تلاش و رسالت دارد تا طبیعت را انسانی سازد. افزون بر آن، به این حقیقت نیز می باید توجه داشت که گرایش ها و حالت های مذکور باهم ارتباط ارگانیک و انداموار داشته، نه بطور مجزا ازهم، بلکه همیشه به مثابه اجزای بهم مرتبط یک کل واحد وجود داشته و در عمل و عکس العمل این کل واحد تبارز مینمایند.

## الف- گرایش ها و حالت های سه گانه در طبیعت ناب:

در اصل، در ذات و در درون هریک از انواع هستی اجزای سه گانه ذیل با روند ها و گرایش های مختص خویش موجود اند:

### ۱- گرایش های رجعت به هویت نفی شده:

اجزای اصلی تشکیل دهنده هویت قبلی یک نوع از هستی (هویت نفی شده طی پروسه دور قبلی تکامل)، همچنان گرایشات و روند های ناشی از آنان در ساختار و در درون نوع و هویت

کنونی (هویت مولود پروسه تغییر و تکامل دور قبلی و هویت مسلط دور جاری) وجود و حضور جانبی دارند. این اجزا و روند های ناشی از آنان طی پروسه تغییر و تکامل دور قبلی، به تدریج بسوی ضعف و انحلال رانده شده، سرانجام از موضع گرایش مسلط کنار زده شده و در تداوم پروسه تکامل از دور و هویت قبلی به دور و هویت جدید بمتابیه یک گرایش ضعیف و جانبی انتقال یافته اند. بنابراین اجزا و روند های مذکور متناسب به وجود و حضور شان، گرایش و تمایل برگشت (رجعت دوباره) به دور و هویت قبلی نفی شده را تبارز میدهند. در صورت تداوم قانونمند پروسه تکامل طی دور جدید، این اجزا و روند ها استحاله گردیده و در نتیجه وجود و حضور آنها از میان اجزا و روند های درونی مسلط هویت جدید، منتفی میشوند.

## ۲- گرایش های ثبات دهنده هویت موجود:

اجزا اصلی، روند ها و گرایش های که در دور و هویت نفی شده طی پروسه قبلی تغییر و تکامل، در درون آن نوع از هستی نطفه بسته، جوانه زده و با تحرک و پویایی خویش نه تنها خود بطور تدریجی تغییر و تکامل (کمی و کیفی) یافته، بلکه همزمان با آن زمینه های تشکل و انسجام درونی نوع جدید از هستی با هویت جدید (نو) را تدارک نموده و سرانجام با نفی نوع و هویت قبلی (کهنه)، این هویت «نو» و مختصات درونی آن را واقعیت بخشیده، وارد دور جدیدی از زنجیره تکامل نموده اند. این اجزا، روند ها و گرایش های ناشی از آنان که در دور قبلی تغییر و تکامل، رو بسوی تغییر و تکامل و در نتیجه رو بسوی تشکل و انسجام هویت جدید داشتند، بعد از انتقال به دور و هویت جدید، به مثابه عامل ثبات در حفظ هویت انسجام یافته موجود عمل نموده، در وهله نخست تمایلات مبنی بر تحقق انحلال کامل اجزا و

گرایش‌های میراثی دور و هویت نفی شده قبلی را در استقامت برگشت ناپذیری پروسه تکامل تبارز داده و در وهله نهایی، تمایلاتی را در تقابل با تعمیق و انکشاف پروسه جاری تغییر و تکامل تبارز میدهند.

### ۳- گرایش‌های روبه تکامل و زایش هویت نو:

اجزای اصلی که طی تداوم پروسه جاری تغییر و تکامل، در درون نوع و هویت موجود از هستی نطفه بسته، جوانه زده و توأم با حرکت، تغییر و بالندگی تدریجی، رو بسوی نفی هویت موجود، تشکل، تکامل و انسجام هویت جدید دارند. این اجزا، روند‌ها و گرایش‌های ناشی از آن در ابتدای زایش و بالایش خویش موازی به اجزای اصلی هویت دهنده موجود، گرایش برگشت ناپذیری به هویت نفی شده را تقویت نموده و طی بالندگی خویش در تقابل با اجزا، روند‌ها و گرایش‌های حافظ حالت و هویت موجود، گرایش رو به تکامل را در استقامت تشکل و تحقق هویت «نو»، تبارز و تقویت مینمایند.

اجزای سه گانه فوق، روند‌ها و گرایش‌های ناشی از آنان، واقعیت‌های درونی و ذاتی تمام انواع از هستی اند که طی ادوار مختلف تکامل، به این انواع، هویت مشخص میبخشند. سوال اینست که باوجود اجزای با گرایش متضاد در درون انواعی از هستی چگونه و چرا هویت مشخص آنان طی یک دور مشخص تغییر و تکامل، محفوظ باقی میمانند. برای توضیح این مسئله لازم است روی سه حالتی روشنی انداخته شود که خود از ذات انواع هستی و از چگونگی وضعیت عینی درونی آنان ناشی میگردند:

#### ۱- حالت تعادل:

حالتی منتج از تاثیرات متقابل روند ها و گرایشات ناشی از اجزای درونی و ذاتی یک نوع از هستی بر همدیگر است که علرغم این تاثیرات متقابل، تعادل میان آنها و در نتیجه هویت آن نوع از هستی در یک مرحله از تغییر و تکامل حفظ می‌گردد.

تعادل مطلق میان اجزای مختلف تشکیل دهنده یک نوعی از هستی، بیان حالت آن نوعی از هستی مذکور است که محصله تاثیر متقابل گرایشات و روند های درونی آن، مساوی به صفر باشد. در چنین حالتی؛ حرکت، تغییر و تکامل بطور کامل قطع گردیده و سکون مطلق برقرار می‌گردد. چون تداوم بدون انقطاع حرکت، تغییر و تکامل اصل و قانون طبیعی است، تعادل مطلق میان تاثیر متقابل اجزا و روند های درونی انواع متغییر و روبه تکامل هستی (سکون مطلق یا قطع کامل پروسه تغییر و تکامل) ناممکن است. بدین ملحوظ در رابطه به یک نوع هستی با هویت مشخص، صرف میتوان از تعادل نسبی و ممکن حرف به میان آورد و تعادل مطلق نمیتواند تصویری بیش باشد. یعنی با وجود تداوم بدون انقطاع تغییرات کمی و کیفی اجزا و روند های درونی یک نوع از هستی و تاثیرات متقال آنان بر همدیگر، بنابر وجود تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال، هویت آن نوع از هستی در یک دور از تکامل پایدار باقی میماند.

## ۲- همخوانی:

هویت یک نوع از هستی، طی هر دور از پروسه متداوم و انتها ناپذیر تغییر و تکامل، محصول تحقق یافته پروسه تغییر و تکامل دور قبلی است. حفظ این هویت مشخص طی پروسه یک دور معین تکامل - با وجود تغییرات کمی و کیفی اجزا و روند های درونی آن - ممکن نمی بود اگر تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال میان اجزا و روند های درونی

این نوع از هستی، طی آغاز و انجام این دور از تکامل، پیوسته برقرار باقی نمی ماند. تداوم برقراری حالت تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال میان اجزای متشکله یک نوعی از هستی محصول همخوانی پیاپی و مستمر این اجزا، همچنان روند ها و گرایشات ناشی از آنان است که مبتنی بر این همخوانی روابط ضرور میان آنان پیوسته تجدید میگردد. پس همخوانی حالتی است که طی آن تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال میان اجزای اصلی انواع مشخص از هستی، همچنان میان گرایشات و روند های ناشی از این اجزا توأم با تجدید روابط ضرور میان آنان، بطور پیاپی و مستمر ممکن میگردد.

### ۳- همزیستی:

حالت همخوانی مستمر و پیاپی میان اجزا و روند های درونی انواع مختلف هستی، همزیستی طبیعی میان این اجزا، روند ها و گرایشهای ناشی از آنان را در پروسه متداوم و انتها ناپذیر تغییر، تکامل و تحول طبیعی ممکن می سازد که این همزیستی به نوبه خود متضمن تداوم پروسه طبیعی تغییر و تکامل (دورانی - از پایین به بالا، از ادنی به اعلا - ؛ تدریجی و آرام) می باشد.

پس تعادل نسبی و ممکن، تغییر یابنده و سیال، تجدید پیاپی و مستمر همخوانی و همزیستی متداوم میان اجزا و روند های رو به انحلال هویت قبلی، ثبات دهنده هویت فعلی و بالنده بسوی تشکل و انسجام هویت متکامل بعدی، پروسه تغییر و تکامل انتها ناپذیر هستی مادی و معنوی و وقوع تحولات کیفی طی این پروسه را بطور طبیعی ممکن میسازد.

نتیجه اینک:

با آغاز پروسه طبیعی تغییر و تکامل ماهیت یک نوع از هستی، پروسه تغییر نسبی تعادل موجود میان اجزای درونی و روند های ناشی از آن نیز بطور تدریجی و سیال آغاز گردیده و انکشاف می یابد. چنین حالتی محصول همخوانی پیاپی و مستمر میان اجزا و روند های درونی آن نوع از هستی بوده و همزیستی میان اجزا، گرایشات و روند های مذکور را ممکن ساخته، پروسه آغاز شده تغییرات را بطور سازنده، آرام و تدریجی (طبیعی) در استقامت تولد نوع جدید از هستی با هویت و کیفیت متکامل، سمت میدهد که چنین هویت، پروسه جدیدی از تعادل، همخوانی و همزیستی میان اجزای متشکله و روند های درونی خویش را طی دور جدید تغییر و تکامل برقرار مینماید.

اگر طی پروسه طبیعی تغییر و تکامل ماهیت یک نوع از هستی، تعادل میان اجزای درونی و گرایشات و روند های ناشی از آنان، نه بطور طبیعی (نه بطور تدریجی و سیال) بلکه در اثر علل و انگیزنده های عارضی با کهالت مواجهه و یا با شتاب برهم می خورد، همخوانی و همزیستی میان اجزای در حال تغییر و روند های موجود درونی آن نیز برهم خورده، پروسه آغاز شده به بحران مواجهه و در نتیجه تقابل غیر طبیعی میان اجزا و روند های درونی آغاز و سرانجام پروسه تغییر و تکامل از مسیر طبیعی و قانونمند خویش منحرف و به فساد کشانیده می شود.

## ب- گرایش ها و حالت های سه گانه در جامعه:

چون انسان عالی ترین محصول و جامعه جزء عالی طبیعت است؛ پروسه ضروری تغییر و تکامل انسان و جامعه نیز نوع عالی، پیچیده و بغرنج پروسه تغییر و تکامل طبیعی است. زیرا انسان بمتابه عامل آگاه، اندیشور و خرد ورز درین پروسه وارد گردیده اثر میگذارد.



تغییر و تکامل جامعه نتیجه تغییر و تکامل ساختارهای درونی مادی و معنوی (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی) آن جامعه است. زیرا گرایشها و روند های مخالف و متضاد موجود در درون ساختار های مذکور عامل اساسی تغییر و تحول مورد بحث محسوب میگردند. پس تغییر و تکامل معلول عملکرد ساختارهای ذاتی و درونی جامعه و گرایشها و روند های ناشی از آنان بوده و ناموس جامعه نیز است؛ بدین ملحوظ تعادل مطلق میان این گرایشها و روند ها (سکون یا قطع کامل پروسه تغییر و تکامل جامعه) ناممکن می باشد. علی الرغم تداوم پروسه تغییر و تکامل جامعه، هویت مشخص آن طی یک دور معینی از تکامل تاریخی نمی توانست انسجام داشته باشد اگر جامعه مذکور از ثبات نسبی برخوردار نباشد. این ثبات نسبی صرف میتواند طی پروسه زمانی بی وجود داشته باشد که میان ساختار های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هویت دهنده جامعه مذکور و روند ها و گرایش های ناشی از آنان تعادل سیال، نسبی و ممکن، همچنان همخوانی و همزستی معقول (با در نظر داشت این اصل که پروسه تغییر و تکامل عقل، اندیشه و خرد انسانی و اجتماعی تابع پروسه تغییر و تکامل انسان و جامعه است) متناسب با تعادل مذکور، موجود باشد. بنابراین حالت اصلی تشخیص هویت یک جامعه طی مرحله معینی از تکامل تاریخی، محصول تعادل نسبی، همخوانی و همزیستی میان ساختار های مادی و معنوی آن جامعه و روند ها و گرایشهای ناشی از ساختار های مذکور است. باید گفت که این گرایش ها و حالت های متغییر، از ساختار های ذاتی و عینی درونی در حال تغییر جامعه ناشی گردیده که توأم با تغییر و تکامل آنان، شاخص های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه نیز متغییر و سرانجام متحول گردیده، با نفی هویت قبلی، جامعه هویت جدید را تبارز داده، وارد دور برین تکامل تاریخی میگردد.

باید گفت که تغییر و تکامل شاخص های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بر تغییر و تکامل عنصر انسانی جامعه اثر گذاشته، باعث تغییر و تکامل شاخص های انسانی وی میگردند. همچنان عنصر انسانی خود نیز بر پروسه تغییر و تکامل شاخص اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه اثر متقابل میگذارد. بنابراین تدقیق پیرامون عنصر انسانی و شاخص های معرف آن، می باید با در نظر داشت سطح تغییر و تکامل شاخص های اجتماعی - تاریخی صورت گیرد. یعنی انسان جامعه قیودالی در اکثر جهات، متفاوت از انسان جامعه سرمایه داری است، زیرا مختصات و شاخص های متفاوت مادی و معنوی این دو جامعه متفاوت، بر تمامی انسان های جوامع مذکور اثر گذاشته، عناصر متفاوت را در تکوین اجتماعی شخصیت آنان، جاگزین می سازند. درک درست این مسئله، هم در تدقیق پیرامون پروسه های تاریخی و هم در تنظیم و تعمیم اقدامات سیاسی، از اهمیت بزرگ برخوردار است.

به منظور بیان روشنتر مسایل فوق، درین جا نیز می باید مختصات سه گرایش و سه حالتی طبیعی توضیح گردند که در پروسه تغییر و تکامل ساختارهای مادی و معنوی جامعه (بطور مثال جامعه بی که در مرحله تکامل تاریخی سرمایه داری قرار دارد) تبارز نموده و به جامعه مذکور هویت می بخشند:

### ۱- گرایشها و روندهای ارتجاعی:

با گذار جامعه از مرحله نفی شده تکامل تاریخی (بطور مثال مرحله فیودالی) به مرحله بعدی (بطور مثال مرحله سرمایه داری)، تمام ساختارهای اصلی هویت دهنده مرحله نفی شده، روندها و گرایشهای ناشی از این ساختارها به یک بارگی و بطور کامل از میان نرفته، بلکه از

حالت اصلی هویت دهنده جامعه نفی گردیده، بمثابة میراثی از هویت قبلی، در ساختارها، گرایش ها و روند های درونی هویت «نو»، با داشتن نقش جانبی، انتقال می یابند. بخصوص ساختارهای فرهنگی هویت نفی شده، گرایش ها و روند های فکری- عقیدتی ناشی از آنان، در پروسه تغییرات طی مرحله جدید، در برابر ساختارهای فرهنگی هویت دهنده این مرحله از خود سخت جانی نشان داده در برابر پیشرفت ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و گرایشها و روند های ناشی از آنان موانع ایجاد مینمایند.

به ملحوظ فوق ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی میراثی مذکور که نقش متناسب به وجود و حضورشان در هویت جامعه دور جدید دارند، گرایش و تمایل رجعت دوباره به «بهشت برین» خویش (مرحله اجتماعی - تاریخی نفی شده) را تبارز میدهند. در صورت تداوم قانونمند پروسه تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصادی طی دور جدید، این ساختارها به مرور زمان استحاله گردیده، روند ها و گرایشهای ناشی از آنان نیز پیوسته به تحلیل رفته سرانجام زایل میگردند.

باید گفت که روند ها و گرایشات اجتماعی- ارتجاعی یک دست و دریک سطح نبوده بلکه دارای لایه های مختلف «افراطی»، «اعتدالی» و «سازشکار» می باشند. تفکیک این لایه ها از همدیگر و چگونگی برخورد با آنان، یکی از مسایل علمی با اهمیت مورد بحث در جامعه شناسی سیاسی، محسوب میگردد.

## ۲- گرایشها و روند های محافظه کار:

ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و گرایشها و روند های ناشی از آنان که طی تداوم پروسه تغییر و تکامل مرحله اجتماعی - اقتصادی نفی شده قبلی (بطور مثال

فیودالی) در درون این مرحله نطفه بسته، جوانه زده و با تحرک و پویایی خویش نه تنها خود بطور تدریجی تغییر و تکامل (کمی و کیفی) یافته، بلکه همزمان با آن زمینه های تشکل و انسجام درونی هویت مرحله تاریخی اجتماعی-اقتصادی جدید (بطور مثال سرمایه داری) را تدارک نموده و سرانجام با نفی هویت قبلی (کهنه- فیودالی)، این هویت تاریخی (نو- سرمایه داری) و مختصات درونی آن را واقعیت بخشیده، وارد دور جدیدی از زنجیره تکامل اجتماعی-تاریخی نموده اند. این ساختارها، روندها و گرایش های ناشی از آنان که در دور قبلی تغییر و تکامل اجتماعی-تاریخی، رو بسوی تغییر و تکامل و در نتیجه رو بسوی تشکل و انسجام هویت فورماسیون اجتماعی-اقتصادی جدید داشتند، بعد از انتقال به مرحله کنونی تاریخی، تکمیل هویت جدید و مستحیل نمودن گرایش ها و روندهای ارتجاعی، خود از « نهضت » به « نهاد » تبدیل گردیده، به مثابه عامل ثبات در حفظ هویت انسجام یافته موجود و ساختارهای تشکیل دهنده اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن عمل مینمایند. روندها و گرایشهای محافظه کار که در وهله نخست و آغاز مرحله کنونی تکامل تاریخی (نو- سرمایه داری)، تمایلات مبنی بر تحقق انحلال و زوال کامل ساختارها و گرایش های میراثی دور و هویت نفی شده قبلی (ارتجاعی- فیودالی) را در استقامت برگشت ناپذیری پروسه تکامل اجتماعی-اقتصادی تحقق می بخشند، در وهله نهایی این مرحله از تکامل اجتماعی-تاریخی، تمایلات محافظه کارانه در تقابل و تضاد با تداوم و تعمیق پروسه جاری تغییر و تکامل اجتماعی (نطفه بندی، جوانه زدن، نضج یافتن و رشد و گسترش ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بالنده) را تبارز میدهند.

ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی محافظه کار، گرایش ها و روندهای ناشی از آنان، نیز یک دست و در یک سطح نبوده بلکه دارای لایه های سه گانه « افراطی»، «

اعتدالی» و «سازشکار» می باشند که می باید در محاسبه آرایش نیروها اجتماعی-اقتصادی و رهبری سیاسی جامعه، در نظر گرفته شوند.

### ۳- گرایشها و روندهای روبه تغییر و تکامل:

عبارت از ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، همچنان گرایشها و روندهای ناشی از آنان اند که طی تداوم پروسه تغییر و تکامل مرحله تاریخی اجتماعی-اقتصادی جاری (بطور مثال سرمایه داری)، نطفه بسته، جوانه زده، نضح یافته و توأم با حرکت، تغییر و بالندگی تدریجی، تمایلات و گرایشهای نفی هویت این مرحله و تشکل و انسجام هویت با کیفیت جدید اجتماعی-اقتصادی را تبارز میدهند. این ساختارها، روندها و گرایشهای ناشی از آنان در ابتدای زایش و بالایش خویش موازی به ساختارهای اصلی هویت دهنده مرحله تاریخی اجتماعی-اقتصادی موجود (سرمایه داری)، گرایش برگشت ناپذیری به هویت نفی شده (بطور مثال فورماسیون اجتماعی-اقتصادی فیودالی) را تقویت نموده و طی پروسه بالندگی خویش در تقابل با ساختارهای اجتماعی-اقتصادی حافظ هویت موجود (سرمایه داری)، گرایش رو به تکامل را جهت تشکل و انسجام هویت مرحله تاریخی جدید تر «نو» اجتماعی-اقتصادی تبارز و تقویت مینمایند. تا سرانجام وظیفه و رسالت تاریخی شان را جهت نفی هویت موجود و تشکل و انسجام هویت جدید تحقق بخشند.

ساختارهای اجتماعی-اقتصادی جامعه، همچنان روندها و گرایشهای سه گانه فوق الذکر ناشی از آنان، واقعیتهای درونی و ذاتی جامعه بوده، عینی و مستقل از ذهن انسان

های منفرد و گروه های اجتماعی اند، که طی ادوار مختلف تکامل تاریخی اجتماعی - اقتصادی، به این جوامع هویت مشخص میبخشند.

با درک مسایل اهم فوق، بجاست اکنون این سوال باسخ یابد که با موجودیت گرایش ها و روند های مخالف و متضاد در درون ساختار های اجتماعی - اقتصادی، چگونه و چرا هویت مشخص جوامع، طی یک دور مشخص تغییر و تکامل اجتماعی - اقتصادی تاریخی (صورتبندی اجتماعی - اقتصادی)، محفوظ باقی میمانند. حفظ هویت مذکور طی پروسه تغییر و تکامل، در یک مرحله مشخص تاریخی، صرف میتواند محصول ثبات نسبی ساختار های درونی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه مذکور درین مرحله از تکامل تاریخی باشد. پس کدام عوامل باعث این ثبات نسبی میگردند؟

برای توضیح این مسئله لازم است روی سه حالتی روشنی انداخته شود که خود از ذات جوامع در مراحل معین تاریخی تکامل اجتماعی - اقتصادی و از چگونگی وضعیت عینی درونی آنان ناشی میگردند.

## ۱- حالت اعتدال:

حالت رعایت حد میانه در پروسه تضیح و تبارز اندیشه و عمل انسان (یا گروه های اجتماعی) خرد ورز (۱)، مبتنی بر استنتاج واقعیت های موجود اجتماعی - اقتصادی بوده و اصلی است که با عواطف و احساسات ذهنی شخصی، گروهی، محلی، سمتی، زبانی، مذهبی، نژادی و... که مغایر واقعیت های موجود «اجتماعی - اقتصادی» اند - بیگانه بوده و می باید عواطف و احساسات مذکور جایگاه شان را درین اصل و در متن این واقعیت ها دریابند. بدین ملحوظ:

- می باید ذهن انسانی - و گروه های اجتماعی - قبل از همه وجود و حضور عینی واقعیت های موجود (ساختار های مادی و معنوی متمایل به رجعت دوباره به گذشته نفی شده، محافظه کار و روبه تکامل، گرایش ها و روند های ناشی از آنان) را - بدون انکار - آنطوریکه «هست» اند، بپذیرند. هرنوع برخورد ذهنی با واقعیت های مذکور و جانشین ساختن برداشت های ذهنی بجای این واقعیت ها، پروسه طبیعی تغییر و تکامل را اخلال نموده، این پروسه و در مجموع - بدون استثنا - جامعه را به فساد سوق مینماید.

- حرکت تغییر و تکامل ناموس جامعه و ناشی از واقعیت های درونی آن بوده و مطلق اند. در حالیکه سکون، جاخوردن ها و لغزش های اجتماعی به عقب: نسبی، مؤقت و گذرا اند. درک و قبول این واقعیت از بایسته های ذهن انسان - و گروه های اجتماعی - خرد ورز محسوب میگردد. انسان - و گروه های اجتماعی - خرد ورز میتواند با در نظر داشت مواضع و منافع ممکن خویش - که صرف در منافع مجموع جامعه مضمراست - این پروسه را در حد طبیعی آن تسریع و یا بطی سازند. تمایلات افراطی بخاطر رجعت به عقب و یا جازدن پروسه تغییر و تکامل، همچنان بمنظور تازاندن آن، پروسه مذکور را از بستر حرکت طبیعی آن منحرف ساخته، بسوی فاجعه تخریب همه ساختار های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی - بدون استثنا - می کشاند.

انسان - و گروه های اجتماعی - خرد ورز می باید توأم با تلاش معقول بخاطر حفظ و تقویت مواضع (ارتجاعی، محافظه کار و یا روبه تکامل) خویش، وجود و حضور عینی ساختار های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مواضع مغایر، گرایشات و روند های ناشی از آنان را - مبرا از تمایلات ذهنی شان - بپذیرند که در لحظات زمانی پروسه عینی تغییرات اجتماعی «هست» گردیده و «واقعیت» یافته اند. عدم پذیرش واقعیت های تحقق یافته و توسل به قهر و

خشونت برای حذف آنان، مغایر پروسه طبیعی و متضاد با ماهیت انسان- و گروه‌های اجتماعی- خرد ورز (با درک این حقیقت که انسان، جامعه و خرد انسانی و اجتماعی خود محصول حرکت، تغییر و تکامل طبیعی اند) می باشد.

## ۲- حالت مردم سالاری (دموکراسی):

عامل اساسی در پروسه شکل و تغییر ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه را در مراحل مختلف تکامل اجتماعی - اقتصادی آن، مردم تشکیل میدهند. مردمی که خود بمتابه موجود اجتماعی در تمام ابعاد مادی و معنوی هستی اجتماعی - تاریخی شان؛ محصول حرکت، تغییر و تکامل اند. بدین ملحوظ کیفیت مفهوم مردم را می باید در پیوند آن با مراحل تاریخی تکامل اجتماعی - اقتصادی در نظر داشت. در غیر آن اتکا روی برداشت های ذهنی درین زمینه و استنتاج مبتنی بر چنین برداشت ها، اندیشه و عمل انسانی را به گمراهی میکشاند. درک این مسئله در جامعه شناسی سیاسی از اهمیت با ارزش بلند برخوردار است. بدین ملحوظ هر نیروی سیاسی که مولود واقعیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه در مقطع معینی از تکامل تاریخی آن نباشد و یا اتکایی روی بخشهای از این واقعیت ها (ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جامعه) نداشته باشد، نیروی سیاسی بیگانه با جامعه است.

نیروهای سیاسی مولود واقعیت های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه قبل از همه می باید نه تنها با تکمیل شناخت خویش از ویژگی های این واقعیت ها، جایگاه خویش را - مبتنی بر یکی از گرایش های سه گانه: رجعت به گذشته، حفظ وضعیت موجود و یا تلاش در استقامت نفی وضعیت موجود و تقویت حرکت، تغییر و تکامل - در وضعیت سیاسی جامعه



مذکور معین سازد، بلکه جهانی بینی بی و مبتنی بر آن اندیشه سیاسی و سیاست های عملی اش را نیز توضیح نموده بتواند تا بر بنیاد آن درستی موضعگیری اش را استدلال نموده، بخشهای از مردم را عقب خواست ها و گرایش های شان بکشانند. رعایت نسبت و تناسب کمیت های مردمی در عقب گرایش های سه گانه فوق (همخوانی همدیگر) و قبول واقعیت آن، می باید سمت حرکت اجتماعی و اقتصادی را استقامت دهد.

پیش آهنگ سیاسی که نتواند بخش های از مردم را عقب خواست ها و گرایش های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خویش (رجعت پسند یا محافظه کار و یا هم روبه تغییر و تکامل) بکشاند، بطور طبیعی حق زیستن را خود از خویش سلب نموده است.

### ۳- حالت صلح

تداوم مستمر حالات اعتدال و مردم سالاری در اندیشه و عمل انسان - گروه های اجتماعی - خرد ورز که خود بخشی از جامعه، همچنان متأثر از ساختار های مادی و معنوی آن و نیز مؤثر بر این ساختار ها بوده، زمینه های عینی و طبیعی همزیستی میان گروه های بهم مرتبط اجتماعی و ساختار های مادی و معنوی جامعه را طی پروسه متداوم و انتها ناپذیر تغییر و تکامل، تدارک و مرعی میدارند. عوامل همین همزیستی، بنیاد های استقرار حالت صلح را تضمین مینمایند. پس صلح حالتیست منتج از التزام عامل آگاه و خردمند انسانی به اعتدال در حل تناقض های ضروری در حال بروز میان روند های متغییر و روبه تکامل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و همچنان حفظ محیط زیست یک جامعه و نیز جوامع مختلف و بهم مرتبط بشری بخاطر زیست ممکن باهمی طی پروسه قانونمند تاریخی تغییر و تکامل اجتماعی.

اعتدال، مردم سالاری و صلح زمینه های عینی تداوم پروسه تغییر و تکامل انتها ناپذیر جامعه و وقوع تحولات کیفی طی این پروسه را بطور طبیعی نیز ممکن میسازند. در عین حال با تغییر و تحول انسان و جامعه ماهیت و مفهوم اعتدال، مردم سالاری و صلح نیز متحول گردیده غنا کسب مینمایند. یعنی اعتدال، مردم سالاری و صلح اگر از یک سو اصل ماهیوی حالت متغییر و متحول انسان و جامعه را تشکیل میدهند، از سوی دیگر تغییر و تکامل انسان و جامعه خود مضمون و محتوی مفاهیم مذکور را متحول ساخته، غنا می بخشند. بنابراین همین اصل است که این مفاهیم همیشه و طی تداوم تاریخی، در حوزه اندیشه یی و اخلاقی انسان و جامعه، جایگاه برگزیده و رفیع دارند.

چون انسان در پروسه تاریخی تغییر و تکامل اجتماعی، همیشه وجود و حضور دارد، تلاش مینماید تا مبتنی بر علایق فردی و یا گروهی خویش بر چگونگی این پروسه اثر بگذارد. هرگاه انسان و یا گروه های انسانی اهمیت عنصر تدریج در انکشاف حالت تعادل میان روند های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی (پروسه تغییر و تکامل طبیعی جامعه) را - بنابر عدم کفایت - درک ننموده و طی این پروسه در برابر همزیستی ممکن روند های - در حال تغییر و روبه تکامل - مذکور با توسل به خشونت موانع ایجاد و یا بی اعتنا به خصلت تدریجی، با محرک ها و انگیزنده های مصنوعی پروسه تدریجی و سیال برهم خوردن تعادل ممکن و انکشاف آن را شتاب بخشیده، همزیستی میان روند های در حال تغییر و تکامل را مختل ساخته، بنیاد های استقرار حالت صلح را تضعیف نموده، بحران اجتماعی را در استقامت خشونت، انفجار و فاجعه (جنگ) سوق مینماید، که تحقق آن ضایعات بزرگ اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را باعث میگردد. بنابراین هم در روابط و مناسبات میان انسانهای منفرد، هم در روابط و مناسبات اجتماعی و هم در روابط و مناسبات میان جوامع بشری، جنگ پدیده عارضی

است. بدین ملحوظ و با در نظر داشت عواقب نامطلوب آن جلوگیری از وقوع و تقبیح جنگ همیشه طی تداوم تاریخی، در حوضه اندیشه‌یی و اخلاقی انسان و جوامع بشری مطرح بوده و خواهد بود.

همچنان میباید تذکار داد که: بنا بر عینیت اصل طبیعی حالت اعتدال در روابط میان ساختارهای مادی و معنوی جامعه، گرایش‌ها و روندهای ناشی از آنان، تامین عدالت در روابط و مناسبات انسانی و اجتماعی الزامی می‌گردد. یعنی بدون تامین عدالت در روابط و مناسبات انسانی و اجتماعی، تحقق صلح ممکن نیست.

چون صلح محصول تعادل نسبی و سیال میان روندهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع مختلف بهم مرتبط بشری نیز است؛ بنابراین با تکامل جوامع بشری و با گسترش روابط میان آنها، نه تنها مفهوم صلح غنا کسب مینماید بلکه خصلت صلح نیز از محلی بسوی منطقی و جهانی شدن گسترش می‌یابد. بدین ملحوظ مفهوم صلح؛ ماهیت و خصلت آن، اهداف مضمحل در قبال صلح، شاخص‌های ناقض و تهدید کننده صلح، شیوه‌ها و تدابیر دستیابی به امر صلح، در پروسه تکامل جوامع بشری و گسترش روابط میان آنان، یکجا با این پروسه متحول گردیده، غنا یافته و جهانی گردیده‌اند.

امروز صلح نه تنها خصلت جهانی کسب نموده بلکه از لحاظ مفهوم خویش نیز دیگر صرف به معنای نبود برخورد و خشونت نظامی نبوده بلکه صلح واقعی و پایدار، نبود انواع خشونت اعم از خشونت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیط زیستی (جلوگیری از تخریب سلامتی محیط زیست و آلودن آن) را نیز شامل می‌گردد. وجود و حضور خشونت (که خود ناقض عدالت است) در عرصه‌های فوق‌الذکر حیات اجتماعی - اقتصادی یک جامعه و در میان جوامع بشری، علل و عوامل بنیادی تحریک جنگ بوده و خشونت نظامی و جنگ معلول

این علل محسوب میگردند. بنابراین تا زمانیکه این علل و عوامل وجود داشته باشد، امکان تامین صلح پایدار ممکن و میسر بوده نمیتواند. مفهوم صلح را در گستره دستیابی به چنین اهدافی می باید درک کرد و اندیشه سیاسی مصالحه ملی دستیابی به چنین اهدافی را در عرصه ملی افاده مینماید. کسیکه مفهوم صلح و مصالحه ملی را در چنین گستره درک نمی نماید به توهم ساده انگاری مبتلا بوده از درک عمیق و علمی این مفهوم ناتوان است. زیرا قطع برخورد نظامی و انفاذ آتش بس، بمثابة مسکنی است برای تسکین مؤقتی که به هیچ صورت علل و عوامل اساسی مرض و درد ناشی از آن را درمان نموده نتوانسته و با زایل شدن اثرات مسکن، ارگانیزم مصاب، دوباره و به تکرار از شدت درد ناشی از علل و عوامل مذکور، درهم می پیچد. به همین علت پروسه صلح از سرد سازی فضا و وضعیت جنگی، قطع جنگ و انفاذ آتش بس، آغاز و تا زمانی ادامه می یابد که میان خواست های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و محیط زیستی افراد و گروه های متخاصم اجتماعی و یا جوامع متخاصم، با توصل به یک میکانیزم و طرز العمل اصولی و عادلانه توازن، تعادل و همخوانی معقول، دوباره برقرار گردد.

به ملحوظ فوق، دستیابی به صلح واقعی و پایدار در جوامع مصاب به جنگ، امر آنی نبوده بلکه پروسه دراز مدتی را احتوا مینماید که از مراحل ذیل متشکل است.

## ۱- قطع جنگ و برقراری صلح:

مرحله را احتوا مینماید که در جریان آن مجموع اندیشه ها، تدابیر، ساختارها و سایر وسایل معطوف به سرد سازی فضای جنگی، قطع اشکال فزیکتی، اجتماعی، اقتصادی، روانی و فرهنگی جنگ بوده و روی برقراری « آتش بس » در تمام این عرصه ها تاکید دارد. طی این

مرحله همه اندیشه ها، تدابیر، ساختارها و وسایل معطوف به قطع تشدد در عرصه های فوق بوده و برتامین امنیت فیزیکی افراد، گروه های اجتماعی و ملت ها نظارت مینماید. طی این تدابیر عوامل بنیادی جنگ دست ناخورده باقی میماند. یعنی این مرحله معطوف به تسکین درد است، نه شناخت و امحای عوامل مرض و درد ناشی از آن.

## ۲- حفظ صلح:

مرحله را احتوا مینماید که طی آن مجموع اندیشه ها، تدابیر، ساختارها و سایر وسایل، خصلت بازدارنده داشته و معطوف به جلوگیری از درگیری مجدد اشکال فیزیکی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی جنگ می باشند. نظارت بر چگونگی رعایت توافقات آتش بس بوسیله جوانب متخاصم قبلی و توظیف قوای حفظ صلح از جمله مشخصات این مرحله اند.

## ۳- اعمار صلح:

طولانی ترین و پیچیده ترین مرحله در پروسه تامین صلح محسوب میگردد. طی این مرحله مجموع اندیشه ها، تدابیر، ساختارها و سایر وسایل، معطوف به شناخت عینی علل و عوامل بنیادی اشکال فیزیکی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی جنگ بوده، وظیفه رفع اساسی و ریشه یی این علل و عوامل، بازسازی، اعمار و جبران مجدد خرابی های ناشی از جنگ در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روانی را تا مرحله آماده نمودن جامعه بخاطر سوق آن بسوی پروسه انکشاف اقتصادی- اجتماعی ادامه می یابد. یعنی طی این مرحله می باید پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح تکمیل گردد. طی این مرحله می باید اندیشه های معطوف به تحریک و تشویق جنگ بی اعتبار ساخته شود. ساختارهای سیاسی،

حقوقی، اجتماعی و فرهنگی که بمشابه آلات و وسایل ستم، تبعیض، تفرقه و سرکوب بکار می‌رفتند، مضمحل و بجای آنها ساختارهای نو با ماهیت دموکراتیک تاسیس و بکار انداخته شوند.

میان مراحل سه گانه فوق از لحاظ زمانی نمیتوان خط فاصلی ترسیم نمود. آنها میتوانند همزمان و یا در زمان‌های متداخل باهم آغاز و ادامه یابند ولی اجرای وظایف مربوط به دو مرحله که در اول تذکار یافته کوتاه مدت بوده در حالیکه اجرای وظایف مربوط به مرحله سومی دراز مدت محسوب می‌گردد. افزون بر آن، تحقق پروسه صلح، مستلزم شرکت تمام جوانب متخاصم و یا حد اقل جوانب عمده متخاصم می باشد که بتوانند نقش تعیین کننده در تحقق این پروسه و دست یابی به صلح پایدار را ایفا نمایند.

بیان اندیشه‌ی - سیاسی پروسه تحقق مراحل سه گانه فوق، تعیین اهداف، تشخیص ابزار و وسایل و طریقه‌های بکاربرد آنان بمنظور دستیابی به این اهداف که در مجموع دستیابی به امر صلح واقعی و پایدار را ممکن و میسر سازد، اندیشه سیاسی معطوف به صلح محسوب می‌گردد.

اندیشه سیاسی مطابق به تعریف ریمون آرون نویسنده فرانسوی عبارت است از: «کوشش برای تعیین اهدافی [سیاسی] که به اندازه معقولی احتمال تحقق دارد و نیز تعیین ابزارهای که در حد معقولی میتوان انتظار داشت موجب دستیابی به آن اهداف بشوند» (۲).

با توجه به تعریف فوق، میتوان تذکار داد که اندیشه سیاسی بر فلسفه سیاسی اتکا داشته ولی از فلسفه سیاسی بخاطری متمایز است که صرف در محدوده علایق عام و انتزاعی توقف ننموده بلکه جنبه‌های عملی تری را احتوا مینماید. یعنی اندیشه سیاسی به این مسئله توجه دارد که زندگی سیاسی را چگونه بر بنیاد کدام اصول فلسفی - سیاسی، سازمان دهد. مثلاً:

تعریف صلح با توضیح ماهیت افزار و وسایل دستیابی به آن، کار فلسفه سیاسی است، اما با اتکا به همین تعریف و توضیح، بیان کلی این مسئله شامل حوزه اندیشه سیاسی می‌گردد که: چگونه و با استفاده از کدام وسایل امر دستیابی به صلح سازمان داده شود تا رسیدن به این هدف را بطور معقول ممکن سازد.

اندیشه سیاسی اگرچه عناصری از نظریه سیاسی را در ترکیب خویش دارد، اما متفاوت از آن است. زیرا نظریه سیاسی با بکاربرد روشهای اثباتی علوم، به تحلیل و تبیین اجزا توجه داشته، به تجویز تغییر واقعیت اجتماعی و سیاسی و عمل در قبال آن سروکار ندارد. در حالیکه اندیشه سیاسی توضیح علمی واقعیت اجتماعی و سیاسی را در کلیت آن چنان در نظر داشته که رابطه انداموار میان اجزای پراکنده آنرا برملا، تغییر واقعیت را تجویز و عمل در قبال آنرا توأم با تائید و یا سرزنش اخلاقی، توصیه نماید. (۳)

اندیشه سیاسی با وجود داشتن همسانی در برخی مواردی، ایدیولوژی سیاسی نیست، زیرا مانند ایدیولوژی سیاسی مجموعه از حقایق مطلق و تغییرناپذیر تلقی نشده و به تعبد و اطاعت مذهبی گونه نمی انجامد، بلکه مجموعه از اندیشه های متحول مرتبط بهم را شامل می‌گردد که می باید مبتنی بر اقناع، اعتقاد را برانگیزد. چون اندیشه های سیاسی توأم با شناخت و توضیح علمی واقعیت، تغییر آنرا نیز در برابر خویش قرار میدهند، بنابراین اندیشه های سیاسی اکثراً میتوانند جنبش های سیاسی را در حول خویش ایجاد و آنان را سمت دهند.

بدین ملحوظ: « اندیشمند سیاسی کسی نیست که صرفاً دارای مجموعه از آرا و اهداف باشد و افزار رسیدن به آن هدف ها را به دست دهد، بلکه باید بتواند در باره آرا و عقاید خود به شیوه

عقلانی و منطقی استدلال کند، تا حدی که اندیشه‌های او دیگر صرفاً آراء و ترجیحات شخصی بشمار نرود.» (۴)

بنابر مفهوم متحول شده کنونی صلح، اکنون صلح بر امنیت ملی اتکا دارد. بدون تامین امنیت ملی، تامین صلح واقعی و پایدار ممکن بوده نمیتواند. امنیت ملی در بعد داخلی آن بدون امنیت نظامی (امنیت جان، مال و نوامیس افراد جامعه در برابر حملات احتمالی جنایت کاران، تروریست‌ها و سایر تجاوزکاران)، امنیت سیاسی (تامین حقوق سیاسی افراد اعم از آزادی‌های سیاسی و شرکت عادلانه‌شان در ساختارهای مرکزی و محلی قدرت و اداره دولتی همچنان احزاب و سازمانهای اجتماعی)، امنیت اقتصادی (امکان استخدام به کار، انتخاب آزادانه شغل بخاطر تامین معیشت و رفاه مشروع) و امنیت اجتماعی (تامین نیازهای اساسی بشری: غذا، مسکن، صحت، آموزش، حمایت از ارزش‌های فرهنگی افراد و گروه‌های اجتماعی همچنان محافظه‌آنان در برابر انواع ستم و شکنجه‌های جسمی و روحی و پاکیزه نگه داشتن محیط زیست و جلوگیری از انواع آلودگی آن) و در نهایت بدون تامین حقوق و آزادی‌های بنیادی بشری روئیت نمی‌یابد. به همین ملحوظ دولت‌هایی که وظایف و مسولیت‌های خویش را در عرصه‌های فوق به درستی ایفا نموده نمیتوانند، دولت‌های فاقد کارایی برای تامین امنیت ملی و در نتیجه دولت‌های ناتوان برای تامین صلح پایدار محسوب گردیده، مشروعیت خویش را بمتابه دولت مدرن حفظ نموده نمیتوانند. قادر گردیدن یک دولت به انجام وظایف فوق‌الذکر امر ذهنی نبوده بلکه چنین دولتی محصول پروسه پیچیده و عینی تکامل اجتماعی-اقتصادی است که می‌باید طی این پروسه ماهیت متکامل «دولت-ملت» تکوین یافته باشد. به همین ملحوظ پروسه تکوین صلح با پروسه تشکیل دولت-ملت مرتبط میگردد.



مسئله اتکای صلح بر امنیت ملی در بعد خارجی آن با برداشت کنونی، نه تنها حفظ تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال سیاسی یک کشور را از تعرض دول خارجی، شامل می‌گردد بلکه آمادگی یک کشور را برای حمله نظامی بر کشور دیگر، اعزام مخفیانه نیروهای مسلح اجیر بوسیله یک کشور بمنظور اخلال امنیت داخلی کشور دیگر و یا حمایت مالی، لوژستیک و تسلیحاتی گروه‌های تخریبی و ترورستی داخلی یک کشور بوسیله کشور دیگر، قاچاق مواد مخدر و تجهیزات نظامی، همچنان تخریب و آلوده ساختن محیط زیست بوسیله یک کشور و گسترش اثرات نامطلوب و زیانبار آن به جغرافیای تحت حاکمیت کشور دیگر، تهدیدی برای امنیت ملی یک کشور بوسیله کشور دیگر و در نتیجه تهدیدی برای زندگی صلح‌آمیز کشور دیگر و عوامل تحریک جنگ محسوب می‌گردند.

افزون بر آن در نتیجه تسریع پروسه جهانی شدن و گسترش روابط میان دولت‌ها، صلح نیز ماهیت فرا ملی کسب نموده است. بنابراین صلح جهانی نیز نمیتواند بدون تحفظ و تامین امنیت جهانی تصور گردد. به همین ملحوظ عناصر مخل امنیت جهانی، علل و انگیزه‌های تحریک جنگ و در نتیجه خطر برای صلح جهانی محسوب می‌گردند. تلاش علنی و حتی اقدامات مشکوک برخی کشورها برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی اعم از اسلحه اتمی، کمیای و بیولوژیکی، تروریزم بین‌المللی، جرایم سازمان یافته بین‌المللی منجمله مافیای بین‌المللی مواد مخدر و سازمان‌های بین‌المللی قاچاق انسان، اسلحه، مواد و فن آوری اسلحه اتمی، ترویج سازمان‌یافته افکار، اندیشه‌ها و عقاید ترورستی همه خطر برای امنیت و صلح جهانی محسوب می‌گردند.

همچنان تداوم آلودگی محیط زیست به ناامنی حیات انسان در کره زمین منجر می‌گردد. سوراخ شدن لایه اوزون در اثر گازهای گلخانه‌ای باعث گرم شدن تدریجی کره زمین گردیده که

با آب شدن یخ‌های قطبی، سطح آب‌ها بلند رفته باعث می‌گردد که بخش‌های بزرگی از زمین زیر آب گردند. همچنان با گرم شدن هوای زمین جنگل‌ها از بین رفته، رودخانه‌ها خشک و آلودگی آب و هوا، زمینه‌های شیوع امراض را مساعد ساخته، سطح مرگ و میر انسانها و سایر موجودات زنده کره زمین را بالا میبرد. بنابراین گسترش روند آلودگی محیط زیست صلح و امنیت جامعه جهانی را با خطر مواجه میسازد. بدین ملحوظ در مقابله با هر تهدید به صلح و امنیت بین‌المللی (جهانی، قاره‌یی، منطقه‌یی و داخلی)، شورای امنیت ملل متحد برخاسته و به نمایندگی از جامعه جهانی اقدام نموده و در صورتیکه ایجاب نماید از قدرت نیز استفاده مینماید. ضرور است درینجا به این حقیقت تلخ نیز اشاره گردد که برخی از قدرت‌های جهانی با استفاده نا جایز از ماهیت جهانی صلح و توجیهات ناروا از آن، همچنان بی توجه به عوامل ریشه‌یی جنگ، اهداف و اعمال تجاوزگرانه شان را بر حریم کشور‌های مستقل، مستور ساخته از آن در جهت اغفال ذهنیت‌های عامه شهروندان کشور خویش و ذهنیت‌های عامه جهانی بهره می‌برند.

بادرک از مفهوم صلح و ماهیت اندیشه سیاسی، اینک در انطباق با آن فرآورده‌های فکری-سیاسی شهید دوکتور نجیب‌الله رئیس حزب وطن و رئیس جمهور سابق افغانستان را در رابطه به دستیابی به صلح در کشور ما، مورد تدقیق قرار میدهیم:

شهید دوکتور نجیب‌الله رهبر حزب وطن و رئیس جمهور سابق افغانستان فرآورده‌های فکری خویش را در رابطه به دستیابی به صلح در کشور ما، «اندیشه» میخواند. بطور مثال ایشان با تواضع، طی یکی از بیانیه‌های شان در زمینه چنین گفته‌اند: «این اندیشه صلح‌آفرین که بوسیله خود مردم بوجود آمده بصورت هرچه بیشتر عقول و قلوب مردم را تسخیر میکند.

نیرو و جاذبه این اندیشه، غلبه ناپذیری و قابلیت زیست آن در پیوند ناگسستنی با روان مردم قرار دارد.» (۵).

چرا دوکتور نجیب الله این فرآورده های فکری را اندیشه سیاسی میخواندند:

- اندیشه مصالحه ملی مطابق به دیالکتیک اندیشه و واقعیت، از یک سو خود محصول اوضاع عینی اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی بوده و از سوی دیگر مانند هر اندیشه سیاسی دیگر بر تغییر اوضاع مذکور تاکید دارد و به منظور تغییر اوضاع مذکور نه تنها مجموعه آراء و اهدافی معقول و قابل تحقق را در رابطه به دستیابی به صلح ارائه میدارد، بلکه وسایل و افزار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی معقولی را نیز معین می سازد که با بکاربرد آنها میتوان در حد معقولی دستیابی به امر صلح را انتظار داشت.

- چون صلح در زمره مفاهیم خیر و صلاح عمومی، یکی از مباحث فلسفه سیاسی را تشکیل میدهد، اندیشه مصالحه ملی نیز مانند هر اندیشه سیاسی دیگر با فلسفه سیاسی قرابت دارد. با همین برداشت بود که دوکتور نجیب الله تاکید مینمود: «این سیاست با طرز تفکر نوین سیاسی و فلسفه صلح ارتباط ناگسستنی دارد.» (۶)

- اندیشه مصالحه ملی تحلیل و تبیین محض نبوده بلکه توأم با تحلیل و تبیین مقاصد خویش، مانند هر اندیشه سیاسی دیگر، پیوسته راه و روش دستیابی به این مقاصد و وسایل مورد استفاده در زمینه را تجویز نموده و در قبال آن به عمل و امیدارد.

- اندیشه مصالحه ملی مانند هر اندیشه سیاسی دیگر نه تنها با واقعیت های اجتماعی - اقتصادی جامعه افغانی سروکار دارد بلکه در برخورد با این واقعیت ها بیطرف نمانده مطابق به اصول خویش به انتقاد، تصحیح، تکمیل، تردید و یا تائید آن می پردازد.

- اندیشه مصالحه ملی وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جامعه افغانی، همچنان روابط و مناسبات آن را با کشورهای همسایه و جهان، نه جدا از هم بلکه در کلیت آن مورد بررسی قرار داده، روابط ارگانیک (انداموار) میان آنان را وضاحت داده، در نتیجه سیستم بهم مرتبط از اندیشه های سیاسی را بمثابه نخستین دستگاہ تفکر سیاسی در تاریخ اندیشه های سیاسی افغانستان ارائه میدارد. مبتنی بر همین اصل دوکتور نجیب الله تاکید میداشتند که: « این سیاست تمام عرصه های زندگی اجتماعی یعنی اجتماعی، فرهنگی، ساختارهای نظامی و ایجاد دولت داری جدید را دربرمیگیرد.» (۷)

- شهید دوکتور نجیب الله نه تنها اندیشه سیاسی مصالحه ملی را بمثابه سیستم از آراء در عرصه های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی به هدف دستیابی به صلح پایدار مطرح نمودند و آن را در پراتیک پیوسته طی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۷۱ غنا بخشیدند، بلکه بطور گسترده و پیگیر از این آراء و عقاید خویش بطور عقلانی و منطقی در داخل حزب، در پارلمان افغانستان، از طریق رسانه های گروهی داخلی و خارجی، در سازمان ملل و سایر مجامع بین المللی دفاع نموده صحت و حقانیت آنرا تا حدی مستدل ساختند که این اندیشه ها «صرفاً آراء و ترجیحات شخصی» ایشان محسوب نمیگردد و اینک در حول آن جنبش های وسیع سیاسی و اجتماعی نه تنها در افغانستان بلکه (علی الرغم سکوت توطئه آمیز در برابر طراح وزادگاه این اندیشه) در سایر نقاط جهان ایجاد گردیده است.

چون سازمان ملل متحد بنابر دلایل متعدد، طی سالهای اعلام، پروسه غنا و تعمیل اندیشه سیاسی مصالحه ملی بوسیله دوکتور نجیب الله و حزب وطن، در مسئله حل معضله افغانستان دخیل گردانیده شد و در پروسه تحقق سیاست مبتنی بر این اندیشه شرکت نمود، با انتباه از این پروسه و تعمیم آن در سایر کشورهای با اوضاع مشابه به افغانستان، به این اندیشه خصلت

جهانی بخشیده است. اینک جنبش مصالحه ملی به جنبش جهانی مبدل گردیده است که اکثراً تحت رهبری سازمان ملل پیش برده می شود.

دوکتور نجیب الله همیشه از «اندیشه و سیاست مصالحه ملی» با تفکیک از همدیگر یاد مینمود. مثلاً در بیانیه خویش طی دومین اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی، مؤرخ ۲ سرطان ۱۳۲۲ چنین گفته اند: «اندیشه و سیاست مصالحه ملی علاقمندی عظیمی را در خارج از کشور، در ملل متحد، در سازمان کنفرانس اسلامی، در مذاکرات افغانستان و پاکستان در ژینو، در گردهمایی های احزاب دوست و برادر و در سازمانهای اجتماعی بین المللی بوجود آورده است. در همه جا به حقانیت انتخاب ما به نفع صلح، اعتقاد بیشتر میگردد». بنابراین اقدامات عملی مبتنی بر اندیشه سیاسی مصالحه ملی در اوضاع و احوال مشخص، در عرصه های مختلف حیات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و مناسبات خارجی، «سیاست مصالحه ملی» محسوب میگردد.

با در نظر داشت عمق و پهنای غنای مفهوم صلح، دستیابی به آن در کشور جنگ زده با وضعیت مثل افغانستان (در فصل اول این مجموعه توضیح گردید) اگر از یک سو ضرور تلقی میشد و میشود از جانب دیگر وظیفه دشوار، پیچیده و دراز مدت محسوب میگردید و میگردد. با توجه به همین حقیقت بود که هدف اندیشه سیاسی مصالحه ملی صرف ختم جنگ نه، بلکه اجرای وظایف گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح را در نظر دارد. به همین ملحوظ دوکتور نجیب الله سیاست مبتنی بر همین اندیشه (سیاست مصالحه ملی) را سیاست دراز مدت (استراتژیک) میخواندند.

نقش عامل انسانی در امر تحقق اندیشه های سیاسی و سیاست ها، تعیین کننده است. هیچ اندیشه سیاسی و سیاست های مبتنی آن، بدون موجودیت عامل آگاه و معتقد و مؤمن به

آرمانهای خویش، نمیتواند تحقق یابد. با در نظر داشت این اصل باید تذکار نمود که چون مضمون اساسی اندیشه سیاسی مصالحه ملی را اصل های «صالح» بودن و «ملی» بودن این اندیشه (ملی بودن: هم از لحاظ خاستگاه و هم از لحاظ عملکرد آن) تشکیل میدهند. دستیابی به آرمانهای مطروحه بوسیله این اندیشه صرف بوسیله کادر های «صالح» و «ملی» صورت گرفته میتواند. زیرا تعمیم سیاست ها و تاسیس ساختار های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی «صالح» و «ملی» به کادر های آگاه، معتقد و مؤمن به رسالت خویش، همچنان با تقوا ضرورت است، تا استعداد های معنوی و فیزیکی اتباع، ظرفیت های اقتصادی دست داشته (از منابع داخلی و مساعد خارجی) و ساختار های سیاسی، اجتماعی و علمی را در استقامت های فوق بکار برده، پروسه را آگاهانه، هدفمند، عادلانه و با مؤثریت هرچه بیشتر سازماندهی و نظارت نماید. یعنی این مامول بدون حضور با الفعل نیروی پیشآهنگ متشکل و آگاه، معتقد، مومن و با وقف مصلح و ملی، که پروسه را رهبری نماید، ممکن نیست.

یادداشت ها:

۱- توان درک حقیقت ساختار های طبیعت (منجمله جامعه) و چگونگی عملکرد و گرایش ذاتی و درونی این ساختارها و روند های ناشی از آنان بوسیله عامل آگاه انسانی و سازمان دهی آگاهانه اندیشه و عمل فردی و اجتماعی مبتنی بر این درک بخاطر تقویت گرایشهای و روند های مطلوب و تضعیف گرایشهای نامطلوب مذکور، عمل خردمندانه است. پس اندیشه و عمل خردمندانه افراد و گروه های اجتماعی نه تابع امیال ذهنی و سلیقوی بیگانه و مستقل آنان از واقعیت، بلکه ناشی و در محدوده از واقعیت های مذکور اند.

- ۲- ریمون آرون، با نقل از تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم، جلد اول صفحه ۱۶، اثر حسین بشیریه.
- ۳- ر.ک: حسین بشیریه، تاریخ اندیشه های سیاسی قرن بیستم، صفحات ۱۷ و ۱۸.
- ۴- همانجا؛ صفحه ۱۶.
- ۵- دوکتور نجیب الله؛ بیانیه در دومین اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی، مؤرخ ۶ سرطان ۱۳۲۲، برگرفته از مجموعه نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت دوکتور نجیب الله.
- ۶- دوکتور نجیب الله؛ بیانیه در اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی، منعقدۀ مؤرخ ۲۲ جدی ۱۳۲۲؛ برگرفته از مجموعه نشر شده بمناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان؛ صفحه ۲۱.
- ۷- دوکتور نجیب الله؛ بیانیه در اجلاس کمیسیون عالی مصالحه ملی، مؤرخ ۲۲ جدی ۱۳۲۲، برگرفته از مجموعه نشر شده به مناسبت سومین سالگرد شهادت ایشان؛ صفحه ۲۳.

پایان وطن